سخنرانی مسجد مروی - جلسه 8

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤمِنُونَ) [1]

مقام خاتم الانبیا9 که آخرین پیغمبر و فیض جاری ساری دائمی خداست، فیض کامل شامل دائمی خداست، نه آن‌که انقطاع فیض باشد، و این، کمال فیض است.

معمولاً در زمین‌هایی که آب هست، چاه‌هایی حفر می‌کنند و از آن چاه‌ها آب می‌کشند تا خشک شود و سپس چاه دیگری حفر کنند. ولی گاهی اوقات یک شاه‌چاهی می‌زنند که به مخزن و منبع اصلی طبقه‌ای که آب دارد، وصل است. به گونه‌ای که هر چقدر از آن آب بردارند، خشک‌شدنی نیست. اینجا قطع فیض نیست، بلکه کمال فیض است. پیغمبر اسلام دریای فیض الهی است و فیضش تا پایان دنیا تا وقتی که خورشید از مشرق طلوع و در مغرب غروب می‌کند، جاری و ساری است. آن وقت این چنین بزرگواری برهان و معجزهاش فقط لفظ است؟! اگر این‌طور باشد، واقعاً خندهآور است. مسخره‌آمیز است اگر برهان نبوّت ختمیّه، تنها لفظ باشد. بنده خوب حرف میزنم، و چون خوب حرف میزنم پیغمبرم؟! چون لفظ بنده شیرین و نمکین است، پیغمبرم؟! این مسخرهآمیز است. برهان هر کسی باید طبق موجودیّتش باشد. این پیغمبر، موجودیّت جهانی دارد، موجودیّت ابدی دارد. وی در مقام تعلیم و تربیت تمام طبقات بشر الی یوم‌المحشر است، بلکه به یک معنای دیگر وی پیغمبرِ ملائکه است. آن‌وقت، برهان عامّ کامل تامّش اینست که ای عربها! من از شما بهتر حرف میزنم؟ این نیست؛ برهان آدم ملّا، ملاییش است. برهان آدم زوردار، برآمدگی سینه و پیچ ماهیچه دو دستش و کشتی گرفتنش و غذا خوردنش است. برهان پولدار، پولش هست،

چک‌های صد هزارتومانی که میکشد و در بانک، وصول می‌شود. دلیل ملاّ، علمش است. وقتی ملّایی به شهری می‌رود، برای آن‌که خودش را در قلب مردم جا دهد، علم و کمالاتش را مستدلّ می‌کند. به منبر که می‌رود، گوهرهای علمی‌اش را در همان جلسه اوّل بیان می‌کند، بعد هم جلسه درسی شروع می‌کند و در رشته‌های فقه و کلام و ریاضیات و جغرافی و تاریخ و ... درس می‌گوید و از راه علم، مردم را در قبضه می‌گیرد.

برهان خاتم النبیین9 که میخواهد جهان و جهانیان را در قبضه بگیرد، چیست؟ خود قرآن پاسخ می‌دهد که برهان این پیغمبر چیست. خود قرآن میگوید: من نورم، من علمم، من هدایتم، من رحمتم [2] . البته خوش قیافه هم هست؛ ملایی که وجیه باشد، تا ملایی که بدگِل باشد، زمین تا آسمان فرق دارد، لذا در تشاخ امامت جماعت، امام وجیه اقدم است. حالا این علوم و معارف و حقایق در ترکیب و صورت قشنگی باشد، در یک قیافه عربی مبین باشد یا در یک قیافه زشت و عبارت‌های زشت، مسلّماً تفاوت دارد. لفظ در محسنات بدیعیه باشد، اثرش خیلی بیش‌تر است. بنابر این، قرآن بلاشک از نظر فصاحت و بلاغت هم فوقالعاده است. یک خط قرآن ازتمام شعر و نظم‌ها و نثرهای عرب خوشترکیبتر و بهتر است؛ ولی پیغمبر اسلام به این استدلال نمیکند، به این تکیه نمیکند، استدلالش به علم قرآن است، به نور قرآن است، به هدایت قرآن است:

(الم ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ) [3]

یا آن آیه‌ای که اوّل منبر خواندم:

(وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) [4]

آقایان همین آیه برای من معجز شد. استادی بود که علم قرآن درس می‌داد. ما یک قدری درس قرآن را از او گرفتم. در اوّل امر مایل نبودم در درس ایشان شرکت کنم. رفقای من که علاقه خاصّی به من داشتند، گفتند: بیا، گنجینه ای است، دریای علم است. من باور نمیکردم، بالاخره یک ماه رمضان بود اصرار کردند بیا، گفتم: استخاره میکنم. به قرآن، تفأل زدم. قرآن را باز کردم این آیه در مایُرای اوّل صفحه آمد (وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) [5] که من اصلاً منقلب شدم، رفتم دیدم همینطور است واقعاً او هم یک کتاب مفصّلی بود و مطالبی را که می‌گفت، من یک صد آن را که می‌گفت، شکسته بسته یاد گرفتم.

قرآن خودش را به علم و هدایت و نورانیّت و شفاء ما فیالصّدور و هدایت کردن به حقّ و حقیقت، معرفی میکند. پیغمبر هم قرآن را به عنوان یک علمی آورده و به بشر داده است.

نتیجه صحبت این چند روزه این شد علم قرآن از ساعتی که گفته شد: (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) [6] یعنی روز 27 رجب 13 سال قبل از هجرت، شروع میشود و تا فوت امام عسکری7 و غیبت صغرای امام زمان7 خاتمه می‌یابد. یک شعله علم از حجاز درآمد که ابتدای زمانی آن 1396 سال قبل بود، زیرا الآن سال 1383 قمری است. این، اوّل طلوع این علم بود؛ و فقدان امام عسکری7 هم پایان ظاهری‌اش است نه پایان واقعی‌اش. این، مجموع علم قرآن است، یعنی آن‌چه از مطلع الفجر عراق و حجاز است. حال تمام این علومی که از آن‌ها ظاهر شده است؛ دو حرف از 27 حرف علم قرآن است. یعنی 25 حرف علم دیگر در دهان امام زمان7 است [7] و هم این علم، علم قرآن و مال خاتم النّبیّین9 است. چون صحبت به اینجا رسید بگویم مبادا خیال کنید امام زمان7 که اینقدر ما توصیفش میکنیم بالاتر از پیغمبر9 است. بلکه او فرزند و شاگرد پیغمبر9 است، وصّی پیغمبر9 است. همین 25 حرفی که از مرآت و مجلات وجود حضرت بقیةالله7 طالع خواهد شد، به پیغمبر9 تعلّق دارد. نهایت آن‌که بنا بر این نبوده است که پیغمبر9 آن مقامات علمی را آشکار کند و آقازاده‌اش باید به اذن الهی بیان فرماید، و الا همه علم‌ها به پیغمبر تعلّق دارد. در این مطلب، شاهد دارم. در ذؤابه شمشیر پیغمبر، یعنی کنار قبضه شمشیر، بستهای بود طومار مانند. روزی امیرالمؤمنین7 آن را با کاردی باز کردند. امام حسن7 و امام حسین7 و محمّد حنفیّه نیز آن‌جا بودند. حضرت، طومار را با کاردی به امام حسن7 دادند و فرمودند: این طومار را باز کن. امام حسن7 هر چقدر تلاش کرد، نتوانست باز کند. حضرت خودشان باز کردند و فرمودند: بخوان و امام حسن7 شروع کردند به خواندن: الف، ب، س، ل، ... بیست و پنج حرف در آن نوشته بود. بعد امیرالمؤمنین7، صحیفه را گرفتند و مثل اوّل بستند و با کاردی به امام حسین دادند. امام حسنی هم نتوانست باز کند، باز امیرالمؤمنین7 طومار را گرفتند، با دست باز کردند و فرمودند: بخوان، و امام حسین7 نیز خواند: الف، ب، ج، س، ش. بعد مجدّداً طومار را پیچیدند و با کارد به محمد حنفیّه دادند و فرمودند بازکن، امّا نتوانست باز کند. حضرت باز کردند و فرمودند: بخوان! امّا نتوانست بخواند. حضرت طومار را پیچیدند. [8]

البته امیرالمؤمنین7 باید باب ولایت را برای ائمه فتح کند، چنان که دَرِ امامت و ولایت را به روی علی پیغمبر9 باز کرد. «الفَاتِحِ لِمَا اسْتُقْبِلَ» [9] مفتاح ولایت به دست علی7 است، خود آن‌ها نمی‌توانند. امّا چون ائمه دارای ولایت، و محرم حرم ولایت‌اند، قدرت قرائت حروف و ترکیب هر حرف را دارند و 25 حرف علم را میتوانند به قبضه گیرند؛ امّا جناب محمّد حنفیّه چون دارای مقام ولایت نیست و سرمه ولایت به چشمان او کشیده نشده است، و محرم حرم ولایت نیست، نمیتواند

بخواند. این حروف هم اکنون بسته است و در دست امام زمان است، و از همین حروف ممکن است تمام علوم را در بیاورد. ممکن است از 5 حرف، هزار باب علم در استخراج کند. این، رشته‌ای است که در دستگاه ائمّه ما بوده است.

25 حرف علم در دست امام زمان7 است. از همین حرف‌ها ممکن است تمام علوم را در بیاورد. اگر بیاید، دنیا از علم، گلستان می‌شود. ای طلبهها! به خدا اگر علم میخواهید، دعا کنید امام زمان بیاید. اینهمه معطّل اصل برائت و استصحاب نباشید. اصول و عبارات و طرق تا موقعی است که احکام واقعیه پنهان است. وقتی امام زمان7 بیاید، احکام واقعیّه میآید و جا برای احکام ظاهریه نمیماند، سی سال از الفاظ تا ادلّه عقلیه همه از بین می‌رود، این مال ملاّها. امّا پول طلب‌ها، پول میخواهید دعا کنید امام زمان7 بیاید. تمام معادن و طلاهای زمین را بیرون می‌آورد. حضرت که نمیخواهد احتکار کند، همه را به شیعه می‌دهد. مگر الآن سهم امام را که میخورد؟ نوکرهایش. پول‌ها طوری روی هم انباشته می‌شود که بین حضّار و حضرت، حائل می‌شود. سائلی میآید خدمت امام زمان7 و میبینید پول زیادی جلو آقاست و میگوید: یا مهدی! اعطنی! یک قدری به من بده حضرت فرمود: هر چقدر زورت می‌رسد و هر چه میخواهی، بارکن، بردار ببر. [10] اگر دین و مذهب میخواهید، دعا کنید امام زمان7 بیاید. من قول شرف می‌دهم که این دنیا محال است بدون امام زمان دیندار بشود. امام باید بیاید چند سر از گردن‌کشان دنیا را مثل شلغم بزند تا دنیا اصلاح شود. آن وقت اردوی فتح و نصرتش مثل تیر آفتاب که نافذ در اعماق زمین است، در همه جا نافذ میشود؛ دو سه میدان که لشکر امام زمان جنگ کنند صدایش بلند میشود و میپیچد جمعیّت داد میزند: الفرار الفرار. سربازان و یاوران حضرت، مردمان عجیبی هستند. اینها آدم‌های عادی نیستند. درخت کهنسال را میگیرند با یک تکان از ریشه میکنند؛ خیلی استها! شوخی نیست، فریاد اینها که بلند میشود، مثل رعد کوه‌ها را به صدا درمیآورد. دل هایشان مثل فولاد محکم است، و چهره‌هایشان هم از عبادت و شب‌زنده داری زرد شده است. قلب‌هایشان ترسان از خداست. روزها یَلان، گُردان، و شجعان‌اند و شبها رهبان، زاهد و عابد و خداترس و گریان ونالان. [11] سه چهار جنگ میکنند مخصوصاً جنگ اوّل که میشود پدر عرب‌ها را دستشان میدهند. آقایان! اغلب یاران امام زمان ایرانی است [12] اصلاً ایرانی‌ها محبّ اهل بیت هستند. این سنّیگریهایی که در ایران می‌بینید، از عرب‌ها آمده است و الاّ از همان اوّل، ایرانی‌ها درِ خانه امیرالمؤمنین پاس میدادند. لطف و منّتی است که خداوند به ایرانی‌ها کرده است و آن، این است که یک دختر ایرانی رفت عروس فاطمه زهرا شد؛ یعنی مادر زینالعابدین دختر یزدجرد. این بزرگترین افتخار برای ملّت

ایران است که به فاطمه زهرا3 عروس دادهاند. [13] الآن هم تشیّع مرکزش ایران است. خدا به محمّد و آل محمّد: هر که در این مملکت از شاه و رعیّت از این مذهب پشتیبانی میکند او را نگهداری فرماید، و هر کس با این مذهب مخالفت میکند، او را از ریشه برکند. اغلب انصار امام زمان7 ایرانی هستند. عِلم اسلام هم اغلب در دست ایرانی هاست، فقهشان، حدیثشان، اخبارشان، اصولشان، کلامشان، ادبیاتشان، صرفشان، معانی بیانشان، لُغتشان. صاحب قاموس ایرانی است. موقع ظهور هم ایرانیها جزو انصار امام زمان هستند. در مکّه این گردن کلفتهای بنیشیبه از اوّل کلیددار کعبه بودند. حضرت دستور میفرمایند: دست این پدرسوختههای دزد را ببرید [14] که فریاد وا عمرا و وا اسلاما در مکّه بلند میشود. داد میزنند که این یک مشت ایرانی از کجا اینجا آمدهاند؟ با کدام گذرنامه و روادید اینجا آمدهاند؟ نمیدانند که اصحاب امام زمان به گذرنامه نیاز ندارند. بعضی طیّ الارض دارند، بعضی سوار ابر میشوند. [15] اینها را چه کسی آورده است؟ این چه سیاستی بوده؟ جوانی آمده میگوید: من پسر پیغمبرم، این چه دستی است؟ از کجا پیدا شده است؟ ای وای! کلیددار کعبه را دستش را بریدهاند! زندگی بر ما حرام است. بقّالها و عطّارها و خبّازها و حمّامی ها، یک مرتبه همه شهر جنبش و قیام میکنند که این عدّه را بردارند؛ این عدّه را هم خدا برکت دهد، چنان میزنند که تمام آنها را نابود میکنند، و در ظرف 24 ساعت به قول متجدّدین بر اوضاع مسلّط میشوند. آن وقت صدای اینها بلند میشود و با فاصله اندکی ده هزار قشون درست میشود. از فردای آن روز، به دستور حضرت در مسجدالحرام اذان خواهند گفت. من یکی از آرزوهایم اینست آن اذان را بشنوم و بمیرم، فردای آن روز در مسجدالحرام بالای مأذنه صدا بلند میشود «أشهدُ انَّ أمیرالمؤمنین علیاً ولی الله». های های دل آدم باز میشود. یکی از داغهایی که در دل من است و مرا در مکه که بودم میسوزانید و آتش میگرفتم، موقع اذان بود. هم چه الآن من آتش دارم از سنّیها. باور کنید امسال که رفتم، و هم سال قبل، غالباً موقع اذان نمیخواستم مسجدالحرام بروم. امسال هم بعضی اوقات نمیرفتم. آخر علی اینهمه زحمت کشید، بتهای ظاهری و معنوی را شکست، حالا نمیگذارند اسمش برده شود. مگر علی ایمان نداشت؟ هر مؤمنی ولیّ خداست، شما هم بگویید اشهد انّ أمیرالمؤمنین، و عمر را قصد کنید؛ اصلاً خودشان میدانند عمر قابل نیست، ولیّ خدا نیست. این عقده شده توی دلم، انشاءالله امام زمان7 که بیاید، امیداورم روی مأذنه بشنوم که صدا بلند میشود به: «أشهدُ أنَّ أمیرالمؤمنین و أبنائه المعصومین حجج الله». خلاصه مکّه را در قبضه میگیرند و بعد یک قشون درست میکنند، یک قشون دههزار نفری و به سوی مدینه روانه میکنند. اینها مثل برق میآیند. وقتی قشون حضرت از

مکّه حرکت میکنند، به فاصله دو ماه راه، مردم فرار میکنند یعنی مثلاً قشون در مکّه است، امّا خراسانی‌ها از رعب فرار میکنند. حالا با چه اسلحه‌ای است، خدا می‌داند.

در هر صورت علم و قدرت و پول و دین میخواهید، دعا کنید حضرت بیاید. تمام کارهایی که این بزرگوار میکند، همه از پیغمبر و اندوخته اوست. (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) [16] خدای متعال وعده فرموده است که این پیغمبر را بر تمام ادیان ظاهر و غالب و قاهر کند. [17] خوب 23 سال عمر پیغمبر برای این کار کفاف نکرد. کثافتکاری هایی هم که امّت بعد از پیغمبر کردند سبب شد که اجل و مدّت این وعده عقب افتد. حضرت که بیاید غلبه می‌کند و این، همان غلبه پیغمبر بردنیاست. غلبه این بزرگوار عین غلبه پیغمبر است؛ علم این بزرگوار عین علم پیغمبر است. حضرت، آقازاده پیغمبر است و هرکاری بکند، دین آن پیغمبر را زنده می‌کند. مثل ما که بعضیمان لباسی را نمیپوشیم میخواهیم که بچّهمان بپوشد، پولها را جمع کرده‌ایم و میخواهیم بچّهمان کیف کند. ما از کیف بچّه کیف میکنیم. تمام اینها مال پیغمبر است و به امر خدا باید از مجرای امام زمان7 بیرون بیاید.

25 حرف امام زمان7 هم مال قرآن است. آنچه از زمان بعثت پیغمبر بروز کرده، علم تشریح، علم حساب، علم هندسه، علم نجوم، علم طب، علم شیمی، شیميِ بسیار خوبِ اعلا، فیزیک و ... دو حرف از 27 حرف علم است که از آنجا آمده و سبز شده است. بذر و ریشه شیمی امروز، از حجاز بروز کرده است. همه این علم ها، علم فقه، علم اصول -که ما اصل را میگوییم و بر شما است تفریع، و لهذا علم اصول را اصول نامیده‌اند- علم فقه، علم حدیث، علم تاریخ، علم تفسیر و امثال ذلک، علوم ادبیه صرف، نحو، اشتقاق، لغت، معانی بیان، علم کلام، تمام علومی که از دوازده امام بروز کرده است و آنچه از اخبار غیبی راجع به سلطنت سلاطین و حکومت حکام از صحیفه و صحیفه حضرت فاطمه3 بروز کرده است -چون آن خانم هم یک دستگاه علم دارد- [18] همه اینها تمام تمام، جوامع العلم به جوامع المعانی قرآن است.

قرآن سه جور علم دارد، سه رقم علم در قرآن است. قرآن، مُجملات علوم و علوم جُملی دارد. قرآن، علوم جمعی جملی دارد. قرآن، مفصّلات العلوم دارد. یکی از کمالات قرآن اینست که به تجلّیات مختلفه علمی، تجلّی کرده است. قرآن، به مظاهر مختلف علمی از بطون و ظهور، تجلّی علمی دارد. ظهور و بطون قرآن به مظاهر مختلفه از قبض و بسط و اجمال و تفصیل و جمع و تفریق، تجلّی علمی دارد، انشاءالله برایتان اشاره میکنم. آنوقت چون چنین است سه پیریزی علمی

می‌کند و سه جور علم دارد. قرآن، عقول را مبهوت کرده است. در این کمال یک کمال دیگر گنجانده شده که همه در افق واحدند.

یکی از علوم قرآن به اصطلاح خود ائمه، علم جمعی جُمَلی است، جوامع العلم به جوامع المعانی. آن بطن قرآن، سرّ قرآن، جواهر قعر قرآن است که این جواهر را پیغمبر9 و دوازده امام و حضرت فاطمه زهرا3 بیرون آوردهاند؛ اینها یک مقدار بیرون آوردهاند. 5/12 برابر این را امام زمان7 بیرون میآورد. از آنجاست که فتح علوم قرآن میشود.

یکی از علوم دیگر قرآن، مفصّلات علوم قرآنست، یکی دیگر هم مجملاتش است. مثلاً قرآن در طبّ صحبت دارد. مُجمل آن یک بابی است. می‌فرماید: (كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا) [19] اصول علم طب روی اینست. بعد همین پخش میشود در آیات و روایات، شعبش، فروعش، خاصیّت ادویه را که میگویند، خاصیّت خوراک‌ها را که میگویند، دستور غذایی که میدهند تمام جهات حفظ الصّحه که در روایات نقل شده است، همه مفصّلات همین یک علم اجمالی است. این یک باب است علیالاجمال، آن‌ها همه مفصّلاتش هستند.

در اصول علم اخلاق فرموده است: (خُذِ الْعَفْوَ وَ أمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ) [20] این آیه یک علم سلوک است در اجتماع برأسه، امّا شعب دارد، فروع دارد، اجزاء دارد، مقدّمات دارد، مؤخّرات دارد. اینها همهاش را در روایات گفتهاند.

قرآن در علم الاقتصاد، یک علم مفصّلی را در یک کلمه جامعه جمع کرده است و در علم معاملات می‌فرماید: (لا تَأكُلُوا أمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إلاّ أنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ) [21] رهن و بیع و تجارت و اجاره و مساقات، مزارعه و همه ابواب معاملات فقه از اینجا بیرون میآید.

بعداً انشاءالله خواهم گفت که عیناً همین نقشه جوامع العلم و مفصّلات العلوم که در ظاهر قرآن است؛ عین همین در باطن قرآن است. عجیب است. پیغمبر فرمود: «أعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ» [22] در این روایت، جوامع الکلم آمده است و این، نکته دارد: جوامع علم به جوامع کلم است.

قرآن، در باب توحید یک مجمل کوچک دارد که لفظ الله است. واقعاً انسان در لفظ الله متحیّر میشود. سه سال قبل درباره معرفت فطری و توحید، دو سه روز راجعه به لفظ الله صحبت کردیم. آن وقت همین الله را در یک «لا اله الا الله» جا کردهاند و یک باب اجمالی آورده و تفصیلش هزاران هزار ابواب معارف توحیدی است. (بِسْمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ @ قُلْ هُوَ الله أحَدٌ @ الله الصَّمَدُ @ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ @ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أحَدٌ) [23] این سوره دوخطی در مکّه آمده و با

بسمالله، پنجتا آیه است. شامی‌ها «لم یلد» را یکی گرفتهاند، «لم یولد» را یکی. امّا غیر آن‌ها (لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ) را یکی دانستهاند که با بسمالله پنج آیه میشود. سابقاً روی یک برنج خوردنی، این سوره را می‌نوشتند. یک دریا توحید توی همین سوره خوابیده است، امّا چه کسی می‌داند؟ آنکه اشتر میچراند؟ نه؟ آن‌کس که اهل فهم است میداند چه علمی در توحید در اینجا ریخته شده است و لذا اصرار دارد (قُلْ هُوَ االله) را بخوانید. هر که یک هفته براو بگذرد و (قُلْ هُوَ االله) را نخواند، به مرگ ابولهب میمیرد. [24] روایت داریم هر که در 5 نمازش، (قُلْ هُوَ االله) را نخواند، میگویند: نمازت، نماز نیست، این نماز مؤمنین نیست. [25] تا صحبت پول میکنم چشمتان باز میشود، خودم هم همینطور. اگر میخواهید پول گیرتان بیاید، دستوری از امام رسیده است. طرف آمد خدمت یکی از معصومین گفت: کار و بار ما خراب است، بازارها خراب، خلاصه ملاقه ته دیگ رسیده، چه کنیم یابن رسولاالله؟ دستور دادند اگر میخواهی سبیل هایت چرب شود، میخواهی پول گیرت بیاید، وقتی وارد خانه شدی، اگر کسی هست سلام کن و بگو سلامٌ علیکم که به طرز مسلمانی است نه فرنگی که سلام عرض میکنم. اگر کسی نیست باز هم سلام کن و بگو: «السّلام علینا من ربّنا» اگر کسی هست. سپس به دنبال آن، یک بار سوره (قُلْ هُوَ االله) را بخوان. ادامه این‌کار توسعه در روزیت میدهد. [26] طرف رفت خواند و به قدری پرپول شد که به همسایهها هم میداد. غرض سوره عجیبی است.

سوره توحید، یک باب از ابواب علم توحید قرآن است.

یهودی‌ها آمدند پیش پیغمبر و گفتند: «یا محمّد! صف لنا ربّك.» خدای خودت را برای ما توصیف کن، زیرا آن‌ها خداهاشان را نسبت میدادند، حتّی در تورات دارد: خدا در ابر آتشین آمد. تورات درِ یاوهگویی را برای عرفا و صوفیّه باز کرده است. در تورات آمده که خدا با یعقوب کشتی گرفت و یعقوب، خدا را به زمین زد. خدا با بنیاسرائیل قهر میکند، باز آشتی میکند. به هر حال این مهملات و مزخرفات در تورات آمده است.

یهود گفتند: «صِفْ لَنا رَبَّك» پیغمبر9 سر به زیر انداخته چیزی نگفت تا این آیه مبارکه نازل شد: (بِسْمِ االله الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ @ قُلْ هُوَ االله أحَدٌ) [27]

«هُو» در سوره توحید، اصلش «ه» است، و «واو»، اشباع هاء است. اصل، یک «ه» است که نه صدر دارد نه ذیل، نه مبدأ دارد نه منتها، این «ه» یک چشم دارد، گاهی دو چشم پیدا میکند. آیا می‌دانی خود «هُ» چیست؟ به قول امام باقر7 «تنبیه للثابت» و «تثبیت الثابت» است و «و» اشباع

اوست، اشاره به غایت است و به قولی ساقط است [28] لذا در هُما و هُم ساقط میشود، و زائد است. در هو که ضمیر مذکر است همین واو زائد، «هُ» را اشباع می‌کند، «هُ» را اشباعش می‌کنی، دنبالش می‌دهی، کِشَش می‌دهی، می‌شود هُو. این «هُ» اثبات ثابت است. «ه»، مبدأ ندارد، یک دایره است. «هُ» مستدیر است. اَحسَنُ الاَشکال، شکل المستدیر است. شکل مستدیر، مبدأ و منتهی ندارد. «ه»، آن ثابتی است که «هُ» و «هِ» و «ها» و «هی» و «آهیّا، شراهیّا» به او تنبیه میشود. هِیَ همین «هِ» است. اینها رمزهایی است که بابای یهودی‌ها و حاخام‌ها هم نمیدانند. آنی که اسم الله است و به یک معنا اسم اعظم است و خضر به علیبن ابی‌طالب7 تعلیم کرد به حسب روایتی که ما داریم، عبارت (یَا هُوَ یَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ) است. حضرت امیرالمؤمنین7 یک شب مانده به جنگ بدر در عالم خواب خضر را دیدند، فرمودند: به من اسمی را تعلیم کن که بر دشمنانم غلبه کنم. خضر گفت: بخوان: (یَا هُوَ یَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ اغْفِرْ لِي وَ انْصُـرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) حضرت امیر7 در غزوه بدر خواندند. ماجرا را به پیغمبر گفتند، پیغمبر فرمود: «عُلِّمْتَ الإسمَ الأعظم»، در جنگ صفین هم علی7 میخواند و شمشیرش بالا و پائین میآمد و پدر کفّار را به دستشان میداد. [29] عمّار دید علی7 یک چیزهایی میگوید، پرسید: علی!!چه میگویی؟ حضرت فرمود: دعایی است که برای غلبه بر دشمن میخوانم و این دعا یک مقدار از اسم اعظم در اوست. [30]

این ذکر میان درویش‌ها خیلی زیاد است، مخصوصاً درویش‌های خاکساری. درویش‌ها یک ذکری دارند و می‌گویند: «یا هو، یا من هو، یا من لا هو الا هو، لا معبود الاّ الله، لا موجود الاّ الله.»

آنی که اسم اعظم است، «ه» است. آن حرفی که عمده است، نه میم «من» است، نه نون «من» است؛ بلکه همان هویش است. در «هو» هم همه کاره «ه» است که گاهی «هِیَ» میشود و گاهی «هی»، «آهیّ شراهیّ» می‌شود. گاهی «هُ»، هو میشود: «قلهوالله احد»؛ گاهی یوه میشود، و گاهی آه می‌شود. آه [31] و یوه دوتا از اسم‌های عبرانی خداست. گاهی «ه» ساکن میشود که آن عجیب است. اگر کسی دعای مشلول را بخواند، می‌بیند هفت «ه» دارد که ساکن است: «بِه بِه بِه بِه بِه بِه بِه اسئلك» [32] اگر کسی چشمش را باز کند میفهمد این «بِه بِه» تکرار نیست. اصل، خود «ه» است که مستدیر است، اشاره به این است که آن ثابت، نه اوّل دارد نه آخر. این «ه»، ابسط اشکال است، جزء ندارد، تعیّن ندارد. زاویه ندارد. مثلّث سه تا زاویه دارد. مربع چهار زاویه است و چهار ضلع دارد و هکذا مخمّس، مسدّس، مسبّع، مثمّن و معشّر و برو بالا همگی تعیّن دارند، امّا دایره تعیّن ندارد. دایره زاویه ندارد. دایره، ثابت است، و محدود به حدّ نیست، هیچ حدّی از حدود امکانی در آن ثابت وجود ندارد. حالا که آمدیم علی الله:

وقت آن شد که ز می‌خانه درآیم سرمست

بیــرون فـکنــم هــر چــه کـه هـسـت

این «ه» بسیط است. در عین حال در نفس هر منتفّسی جاری است، لذا نشانه هویّت غیبیّه دانسته‌اند. جزء نَفَس انسان، هیچ امر دیگری نمیتواند اِخبار از «ه» کند، لذا در نَفَسِ هر متنفّسی جاری است و لذا حاجی ملاّ هادی سبزواری، از بزرگان عرفا مانند ملاّحسین کاشفی گرفته، میگوید:

دم چو فرو رفت هاست، هُوَاست چو بیرون رود

یعنــی از او در همــه هر نَفَسیهای و هو است

این «ها» و «هو»، الف و واوش هر دو دنباله است و الاّ اصل نَفَس خودِ «ه» است. وقتی دم فرو میرود، «ها» می‌شود؛ و چون بیرون می‌آید، «هو» می‌شود؛ یعنی از او در همه هر نفسی‌های و هوست. در هر کسی نفس هویّت به صورت تکوین، هویّت غیبیّه خدا را تنبیه میکند، و همه به فطرت مییابند خدا دارند؛ این است همان «تنبیه للثّابت» که امام باقر فرموده است. در واوش هم حرف است، اصلاً در حرف حرف قرآن حرف است. گاه گاهی ائمّه بعضی را هم بروز دادهاند. آنوقت این هاء که خالص است، بسیط است، عریان است، تعیّن ندارد، حدّ و عدّ ندارد، یک چشمه احدیّت است و در عین حال به محیطش واحدیّت است و ازلی و ابدی است و برخودش دور میزند و قائم به خودش است و قائم بر هیچ پایه‌ای نیست. آنوقت همین «ه» که یک چشم است، دو چشمی میشود: «ها». چشم جمال، چشم جلال. «هاء» دو چشم با «ه» گرد یک چشم، هر دو یکی است. امّا این بسیط العین، ذوالعینین است. ذوالعینین عین بسیط است، یعنی جمال خدا در عین جلالش و جلال خدا در عین جمالش است. در عین این‌که جمال دلآرا مینمایاند، از شدّت لطف، دل میبرد. جمال، وقتی خوب و زیبا و دل‌بر شد، طرف را به حالت انجذاب و انصعاب و تزلزل و اضطراب می‌آورد.

(فَلَمّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حاشَ اللهِ ما هذا بَشَراً) [33]

یوسف بسیار خوشگل و دلآرا بود. جمال وقتی خیلی زیبا میشود، وقتی دلربا میشود، طرف را به حال انصعاق میاندازد و به حال انجذاب و اضطراب میآورد. لذا تا جمال یوسف را دیدند، دست‌هایشان را بریدند، (وَ قُلْنَ حاشَ اللهِ ما هذا بَشَراً).

گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را ج

جمال وقتی شدّت پیدا میکند به حال جلال منقلب میشود، جلال وقتی از نظر عنایت است، جمال است. فضلا فهمیدید چه گفتم؟

اصل ذاتش جود و داد و بخشش‌است

قهر بر وی چون غباری از غش است

***

گر عتابی کرد دریای کرم

بسته کی گردند دریای کرم

«یَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَه» [34]

تا دهد جان را فراقش گوشمال

جـان بدانـد قـدر ایّام وصـال

جلالش، در جمالش است، چون میخواهد تصفیه و تهذیب کند؛ مثل مسی که در طلاست. میبرند توی کوره تا طلا را خالص کنند. پس قهر نار، عین مهر مادر است به این طلا. عذاب خدا به این معنا از عذب است چون:

اگر با دیگرانش بـود میـلـی

چرا ظرف مرا بشکست لیلی

میخواهد صاف کند، میخواهد پاک کند، میخواهد دل مرا به طرفش متوجّه کند، آنوقت مرا ناخوش میکند، بچّهام را ناخوش میکند، فقیرم میکند. این قهر جلال، عین مهر جمال است.

خلق را با تو چنین بدخو کند

تا تو را ناچار رو آن سو کند

قربانت بروم خدا! خدای پرمهر، خدای رفیق، خدای شفیق، خدای رؤوف، خدای عطوف، خدای رحمان، خدای رحیم، هرچه میخواهی بکن، بکن خدا: «ضرب الحبیب زبیب»، اگر بزنی ناز شصتت:

خواهی ار کُشی، کُش و نیکو کُش گر کُشی به خنجر مژگان کش

خواهی ار زنی زن و شیرین زن ور زنی به ساعد سیمین زن

زدنش هم لذّت دارد. قهرش هم مهر است. جلال خدا در جمالش است، جمالش در جلال اوست. «هاء» مشقوق، دو شقّه دارد، شقّه جمال دارد و جمال. در عین حال، «ه» بسیطی است که هیچ تعیّن ندارد. خدا این است. در خود «ه» دو سه ساعت دیگر حرف است که سرچشمه همهاش روایت است. واوش مال فردا.

یَم حکمتی است کتاب او چه بواطنش چه ظواهرش

تو نکرده غوص به قعرِ یَم چه بری ز دُرّ و جواهرش

دُرّ این محیط [35] کسی برد که غریق اوست مشاعرش [36]

تو بجو لئالی معرفت ز بطون و سرّ و ضمائرش [37]

که بود کنوز امور حق همه در نکات محمّدی

دیگر بس است وقت گذشت.

شرح این هجران و این سوز جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

فرمود: واوش، اشاره به غایب از حواس است. معنای این سخن انشاءالله فردا. آنگاه در صمدش یک دریا حرف است. به این مطلب و هزاران مطلب دیگر که در قرآن وجود دارد، پیغمبر استدلال و تحدّی کرده است و تازه، این یکی از کمالات قرآن است.

خدایا! به حقّ این پیغمبر9 ما را به معارف این قرآن عارف فرما. خدایا! به حقّ این پیغمبر ما را مشمول شفاعت قرآن بفرما. هرچه از ما به وجود میآوری، مسلمان و شیعه جعفری مذهب به وجود آور و غیر از این، از ما به وجود نیاور.

صلّی الله علیك یا أباعبدالله؛ یک آیهای از قرآن حسین7 خوانده، هزار سال است این آیه گوشزد میشود. یک وقت شنیدند میخواند (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً) [38] من خودم در مقتلی معتبر ندیدهام، ولی از بزرگانی از اهل منبر قدیم که آنها نوعاً بیمأخذ نمیخواندند، شنیدهام. از مرحوم نصیرالاسلام کرمانی که یکی از بزرگان منبر بود، شنیدهام. معلوم میشده این نوکر امام حسین بوده است، خدایا! به حقّ قرآن او را بیامرز. مرحوم نصیرالاسلام یک پهلوان عجیبی بود. او میگفت: زینب3 میان محمل یک وقت صدای قرآن حسین7 را شنید. دید

صدای حسینش می‌آید. دو شب است صدای قرآن حسین7 را نشنیده است، امّا حالا میبیند دارد قرآن میخواند. همین‌که سرش را از محمل بیرون آورد، سر برادر را بالای نیزه دید. ای امان امان... یادم آمد از دو تا شعر جودی، فاطمه زهرا3 دوست دارد اشعار جودی را:

تو به روی نیزه خوش به صوت قرآن

مـن مـیـان مـحـمـل پنجه بر جبینم

از اشاره من هر که فهمید گریه کند. من میان محمل، پنجه بر جبینم. زینب دستش را روی پیشانی و سر قرارداده است، کنایه از این‌که برادر! من با دست باید صورتم را از نامحرم بپوشانم.

یا بیا جلـو رو تا مرا نبینی

یا بیا عقب رو تا تو را نبینم

همین‌که چشمش به آن سر پرخون افتاد، یکـوقت دیدند سر را عقب برد و به چوبه محمل زد: «فَنَطَحَتْ جَبِينَهَا بِمُقَدَّمِ الْمَحْمِلِ» [39]

[1] . سوره اعراف، آیه 52.

[2] . آیات فراوانی به این مفهوم که قرآن نور، هدایت، رحمت و علم است اشاره دارند، از جمله آیات ذیل:

(شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى وَ الْفُرْقانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كانَ مَرِيضاً أَوْ عَلى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ االله بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا االله عَلى ما هَداكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (سوره بقره، آیه 185)

(وَ إِذا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قالُوا لَوْ لا اجْتَبَيْتَها قُلْ إِنَّما أَتَّبِعُ ما يُوحى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هذا بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) (سوره اعراف، آیه 203)

(يا أَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ) (سوره یونس، آیه 57)

(يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جاءَكُمْ مِنَ االله نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ) (سوره مائده، آیه 15)

[3] . سوره بقره، آیات 1-2.

[4] . سوره اعراف، آیه 52.

[5] . سوره اعراف، آيه 52.

[6] . سوره علق، آيه 1.

[7] . عَنْ أبَانٍ عَنْ أبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفاً. فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ. فَإذَا قَامَ قَائِمُنَا أخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعِشْرِينَ حَرْفاً فَبَثَّهَا فِي النَّاسِ وَ ضَمَّ إلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبُثَّهَا سَبْعَةً وَ عِشْرِينَ حَرْفاً. (بحارالأنوار، ج52، ص336 به نقل از خرائج)

[8] . عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ:حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِاللهِ7: كَانَ فِي ذُؤَابَةِ سَيْفِ عَلِيٍّ7 صَحِيفَةٌ صَغِيرَةٌ وَ إِنَّ عَلِيّاً7 دَعَا ابْنَهُ الْحَسَنَ7 فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ وَ دَفَعَ إِلَيْهِ سِكِّيناً وَ قَالَ لَهُ: افْتَحْهَا. فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَفْتَحَهَا فَفَتَحَهَا لَهُ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: اقْرَأْ فَقَرَأَ الْحَسَنُ الْأَلْفَ وَ الْبَاءَ وَ السِّينَ وَ اللَّامَ وَ حَرْفاً بَعْدَ حَرْفٍ ثُمَّ طَوَاهَا فَدَفَعَهَا إِلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ7، فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى أَنْ يَفْتَحَهَا فَفَتَحَهَا لَهُ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: اقْرَأْ يَا بُنَيَّ! فَقَرَأَهَا كَمَا قَرَأَ الْحَسَنُ، ثُمَّ طَوَاهَا فَدَفَعَهَا إِلَى ابْنِهِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى أَنْ يَفْتَحَهَا فَفَتَحَهَا لَهُ، فَقَالَ لَهُ: اقْرَأْ فَلَمْ يَسْتَخْرِجْ مِنْهَا شَيْئاً فَأَخَذَهَا عَلِيٌّ7 وَ طَوَاهَا ثُمَّ عَلَّقَهَا مِنْ ذُؤَابَةِ السَّيْفِ. قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ: أَيُّ شَيْءٍ كَانَ فِي تِلْكَ الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: هِيَ الْأَحْرُفُ الَّتِي يَفْتَحُ كُلُّ حَرْفٍ أَلْفَ حَرْفٍ. قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ7: فَمَا خَرَجَ مِنْهَا إِلَّا حَرْفَانِ إِلَى السَّاعَةِ. (بصائرالدرجات، ص307)

[9] . بخشى از زيارات امام حسين7 است كه اين بخش از زيارت مربوط به عرض سلام به حضرت رسول9 است. (الكافى، ج4، ص572)

[10] . عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أمِيرَالْمُؤمِنِينَ7 يَقُولُ: قَالَ لِي رَسُولُ اللهِ9: يَا عَلِيُّ! الْأئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ الْمَعْصُومُونَ مِنْ وُلْدِكَ، أحَدَ عَشَرَ إمَاماً وَ أنْتَ اوّلهُمْ، وَ آخِرُهُمْ اسْمُهُ عَلَى اسْمِي، يَخْرُجُ فَيَمْلَأُ الْأرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً يَأتِيهِ الرَّجُلُ وَ الْمَالُ كُدْسٌ، فَيَقُولُ: يَا مَهْدِيُّ! أعْطِنِي فَيَقُولُ: خُذْ. (بحارالأنوار، ج36، ص281 به نقل از غيبت نعمانى)

عن أبي سعيد الخدري رضيﷲعنه في قصة المهدي7 قال: فيجيء رجل فيقول: يا مهدي أعطني، يا مهدي أعطني. قال: فيحثي له في ثوبه ما استطاع أن يحمله. (احقاق الحق، ج29، ص326)

[11] . عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: لَهُ كَنْزٌ بِالطَّالَقَانِ مَا هُوَ بِذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةٍ وَ رَايَةٌ لَمْ تُنْشَرْ مُنْذُ طُوِيَتْ، وَ رِجَالٌ كَأنَّ قُلُوبَهُمْ زُبَرُ الْحَدِيدِ لَا يَشُوبُهَا شَكٌّ فِي ذَاتِ اللهِ، أشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ، لَوْ حَمَلُوا عَلَى الْجِبَالِ لَأزَالُوهَا، لَا يَقْصِدُونَ بِرَايَاتِهِمْ بَلْدَةً إلَّا خَرَّبُوهَا كَأنَّ عَلَى خُيُولِهِمُ الْعِقْبَانَ، يَتَمَسَّحُونَ بِسَرْجِ الْإمَامِ7 يَطْلُبُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَةَ، وَ يَحُفُّونَ بِهِ يَقُونَهُ بِأنْفُسِهِمْ فِي الْحُرُوبِ وَ يَكْفُونَهُ مَا

يُرِيدُ فِيهِمْ، رِجَالٌ لَا يَنَامُونَ اللَّيْلَ، لَهُمْ دَوِيٌّ فِي صَلَاتِهِمْ كَدَوِيِّ النَّحْلِ، يَبِيتُونَ قِيَاماً عَلَى أَطْرَافِهِمْ وَ يُصْبِحُونَ عَلَى خُيُولِهِمْ، رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لُيُوثٌ بِالنَّهَارِ، هُمْ أَطْوَعُ لَهُ مِنَ الْأَمَةِ لِسَيِّدِهَا، كَالْمَصَابِيحِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمُ الْقَنَادِيلُ، وَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ مُشْفِقُونَ، يَدْعُونَ بِالشَّهَادَةِ وَ يَتَمَنَّوْنَ أَنْ يُقْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ، شِعَارُهُمْ يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ، إِذَا سَارُوا يَسِيرُ الرُّعْبُ أَمَامَهُمْ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، يَمْشُونَ إِلَى الْمَوْلَى إِرْسَالًا بِهِمْ يَنْصُرُ اللهُ إِمَامَ الْحَقِّ. (بحارالأنوار، ج52، ص307)

[12] . عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِيجَعْفَرٍ7 قَالَ: أَصْحَابُ الْقَائِمِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا اوّلادُ الْعَجَمِ بَعْضُهُمْ يُحْمَلُ فِي السَّحَابِ نَهَاراً يُعْرَفُ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ نَسَبِهِ وَ حِلْيَتِهِ وَ بَعْضُهُمْ نَائِمٌ عَلَى فِرَاشِهِ فَيُرَى فِي مَكَّةَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ. (بحارالأنوار، ج52، ص369 به نقل از غيبت نعمانى)

[13] . عَنْ نَصْرِبن مُزَاحِمٍ عَنْ عَمْرِو بن شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ ابيجَعْفَرٍ7 قَالَ: لَمَّا أُقْدِمَتْ بِنْتُ يَزْدَجَرْدَ عَلَى عُمَرَ أَشْرَفَ لَهَا عَذَارَى الْمَدِينَةِ وَ أَشْرَقَ الْمَسْجِدُ بِضَوْئِهَا لَمَّا دَخَلَتْهُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا عُمَرُ غَطَّتْ وَجْهَهَا وَ قَالَتْ: أفّ بِيرُوجْ بَادَا هُرْمُزْ. فَقَالَ عُمَرُ: أَ تَشْتِمُنِي هَذِهِ؟ وَ هَمَّ بِهَا. فَقَالَ لَهُ اميرالْمُؤمِنِينَ7: لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ خَيِّرْهَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ احْسُبْهَا بِفَيْئِهِ فَخَيَّرَهَا. فَجَاءَتْ حَتَّى وَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى رَأسِ الْحُسَيْنِ7. فَقَالَ لَهَا اميرالْمُؤمِنِينَ: مَا اسْمُكِ؟ فَقَالَتْ: جَهَانْ شَاهُ. فَقَالَ لَهَا اميرالْمُؤمِنِينَ7: بَلْ شَهْرَبَانُوَيْهِ. ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَا أَبَا عَبْدِالله! لَتَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ، فَوَلَدَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ7 وَ كَانَ يُقَالُ لِعَلِيّبن الْحُسَيْنِ7 ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ، فَخِيَرَةُ الله مِنَ الْعَرَبِ هَاشِمٌ وَ مِنَ الْعَجَمِ فَارِسُ. (الكافى، ج1، ص466 – 467)

[14] . عَنْ مَرْوَانَبن مُسْلِمٍ عَنْ سَعِيدبن عَمْرٍو الْجُعْفِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ قَالَ: أَوْصَى إِلَيَّ أَخِي بِجَارِيَةٍ كَانَتْ لَهُ مُغَنِّيَةٍ فَارِهَةٍ وَ جَعَلَهَا هَدْياً لِبَيْتِ الله الْحَرَامِ، فَقَدِمْتُ مَكَّةَ فَسَأَلْتُ، فَقِيلَ: ادْفَعْهَا إِلَى بَنِي شَيْبَةَ وَ قِيلَ لِي غَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الْقَوْلِ، فَاخْتُلِفَ عَلَيَّ فِيهِ. فَقَالَ لِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَسْجِدِ: أَ لَا أُرْشِدُكَ إِلَى مَنْ يُرْشِدُكَ فِي هَذَا إِلَى الْحَقِّ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَأَشَارَ إِلَى شَيْخٍ جَالِسٍ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: هَذَا جَعْفَرُبن مُحَمَّدٍ7 فَسَلْهُ. قَالَ: فَأَتَيْتُهُ7 فَسَأَلْتُهُ وَ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ. فَقَالَ: إِنَّ الْكَعْبَةَ لَا تَأْكُلُ وَ لَا تَشْرَبُ وَ مَا أُهْدِيَ لَهَا فَهُوَ لِزُوَّارِهَا، بِعِ الْجَارِيَةَ وَ قُمْ عَلَى الْحِجْرِ فَنَادِ: هَلْ مِنْ مُنْقَطَعٍ بِهِ وَ هَلْ مِنْ مُحْتَاجٍ مِنْ زُوَّارِهَا فَإِذَا أَتَوْكَ فَسَلْ عَنْهُمْ وَ أَعْطِهِمْ وَ اقْسِمْ فِيهِمْ ثَمَنَهَا. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ بَعْضَ مَنْ سَأَلْتُهُ أَمَرَنِي بِدَفْعِهَا إِلَى بَنِي شَيْبَةَ. فَقَالَ: أَمَا إِنَّ قَائِمَنَا لَوْ قَدْ قَامَ لَقَدْ أَخَذَهُمْ وَ قَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَ طَافَ بِهِمْ وَ قَالَ هَؤُلَاءِ سُرَّاقُ الله. (الكافى، ج4، ص242-243)

[15] . عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ7: لَقَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي الْمُفْتَقَدِينَ مِنْ أصْحَابِ الْقَائِمِ7 قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: (أيْنَ ما تَكُونُوا يَأتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً)، إنَّهُمْ لَمُفْتَقَدُونَ عَنْ فُرُشِهِمْ لَيْلًا فَيُصْبِحُونَ بِمَكَّةَ، وَ بَعْضُهُمْ يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَاراً يُعْرَفُ اسْمُهُ وَ اسْمُ أَبِيهِ وَ حِلْيَتُهُ وَ نَسَبُهُ. قَالَ: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَيُّهُمْ أعْظَمُ إيمَاناً؟ قَالَ: الَّذِي يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَاراً. (بحارالأنوار، ج52، ص286 به نقل از كمال الدّين)

[16] . سوره توبه، آيه 33 و سوره الصف، آيه 9 در هر دو سوره اين آيه ذكر شده است.

[17] . عَنْ مُحَمَّدِبن الْفُضَيْلِ عَنْ ابيالْحَسَنِ الْمَاضِي7 قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ الله عَزَّ وَ جَلَّ: (يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤا نُورَ الله بِأفْواهِهِمْ)، قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وِلَايَةَ اميرالْمُؤمِنِينَ7 بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: (وَ االله مُتِمُّ نُورِهِ) قَالَ: وَ الله مُتِمُّ الْإِمَامَةِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (الَّذِينَ فَآمِنُوا بِاالله وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أنْزَلْنا) فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: (هُوَ الَّذِي أرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقّ) قَالَ: هُوَ الَّذِي أمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لِوَصِيِّهِ وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِ. قُلْتُ: (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأدْيَانِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ. قَالَ: يَقُولُ الله وَ االله مُتِمُّ نُورِهِ وَلَايَةِ الْقَائِمِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ. (الكافى، ج1، ص432)

[18] . عَنْ فُضَيْلِ بْنِ سُكَّرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أبِي عَبْدِاللهِ7 فَقَالَ: يَا فُضَيْلُ! أ تَدْرِي فِي أيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أنْظُرُ قُبَيْلُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا. قَالَ: كُنْتُ أنْظُرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ3 لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأرْضَ إلَّا وَ هُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أبِيهِ وَ مَا وَجَدْتُ لِوُلْدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئاً. (الكافى، ج1، ص242)

عَنْ أبِي بَصِيرٍ عَنْ أبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: وَ إنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ3 وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ3. قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ3؟ قَالَ: مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ اللهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ. قَالَ: قُلْتُ: هَذَا وَ اللهِ الْعِلْمُ قَالَ إنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ. (الكافى، ج1، ص239)

[19] . سوره اعراف، آيه 31.

[20] . سوره اعراف، آيه 199.

[21] . سوره نساء، آيه 29.

[22] . بحارالأنوار، ج80، ص276- 277.

[23] . سوره توحيد.

[24] . عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: مَنْ مَضَتْ لَهُ جُمْعَةٌ وَ لَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ثُمَّ مَاتَ مَاتَ عَلَى دِينِ أَبِي لَهَب. (ثواب الاعمال، ص128)

[25] . عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: مَنْ مَضَى بِهِ يَوْمٌ وَاحِدٌ فَصَلَّى فِيهِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ وَ لَمْ يَقْرَأْ فِيهَا بِ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ قِيلَ لَهُ يَا عَبْدَاللهِ لَسْتَ مِنَ الْمُصَلِّين. (ثواب الاعمال، ص127)

[26] . عَنْ عَلِيٍّ7 فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِمِائَةِ قَالَ: إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ مَنْزِلَهُ فَلْيُسَلِّمْ عَلَى أَهْلِهِ يَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ. فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَهْلٌ فَلْيَقُلِ: السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا، وَ لْيَقْرَأ قُلْ هُوَ الله أحَدٌ حِينَ يَدْخُلُ مَنْزِلَهُ فَإِنَّهُ يَنْفِي الْفَقْرَ. أَقُولُ: وَ يَأْتِي مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ. (وسائل الشيعه، ج5، ص323)

[27] . وَ مِنْهُ قَالَ تَفْسِيرُ قُلْ هُوَ الله أحَدٌ وَ كَانَ سَبَبُ نُزُولِ سُورَةِ الْإِخْلَاصِ أَنَّ الْيَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللهِ9 عَنْ نِسْبَةِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَنْزَلَ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ هُوَ اللهُ الْأَحَدُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أحَدٌ. (بحارالأنوار، ج82، ص52-53)

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَتْ قُرَيْشٌ لِلنَّبِيِّ9 بِمَكَّةَ: صِفْ لَنَا رَبَّكَ لِنَعْرِفَهُ فَنَعْبُدَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى النَّبِيِّ9 قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ. (تفسير القمي، ج2، ص448- 449)

[28] . عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ7 فِي قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ) قَالَ: قُلْ أَيْ أَظْهِرْ مَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ نَبَّأْنَاكَ بِهِ بِتَأْلِيفِ الْحُرُوفِ الَّتِي قَرَأْنَاهَا لَكَ لِيَهْتَدِيَ بِهَا (مَنْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ) وَ هُوَ اسْمٌ مَكْنِيٌّ مُشَارٌ إِلَى غَائِبٍ فَالْهَاءُ تَنْبِيهٌ عَلَى مَعْنًى ثَابِتٍ وَ الْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنِ الْحَوَاسِّ كَمَا أَنَّ قَوْلَكَ هَذَا إِشَارَةٌ إِلَى الشَّاهِدِ عِنْدَ الْحَوَاسِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الْكُفَّارَ نَبَّهُوا عَنْ آلِهَتِهِمْ بِحَرْفِ إِشَارَةِ الشَّاهِدِ الْمُدْرَكِ. فَقَالُوا: هَذِهِ آلِهَتُنَا الْمَحْسُوسَةُ الْمُدْرَكَةُ بِالْأَبْصَارِ فَأَشِرْ أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ! إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي تَدْعُو إِلَيْهِ حَتَّى نَرَاهُ وَ نُدْرِكَهُ وَ لَا نَأْلَهَ فِيهِ. فَأَنْزَلَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ) فَالْهَاءُ تَثْبِيتٌ لِلثَّابِتِ وَ الْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ وَ لَمْسِ الْحَوَاسِّ، وَ أَنَّهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ بَلْ هُوَ مُدْرِكُ الْأَبْصَارِ وَ مُبْدِعُ الْحَوَاس. (التوحيد، ص88-89).

[29] . عَنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ7 قَالَ: رَأَيْتُ الْخَضِرَ فِي الْمَنَامِ قَبْلَ الْبَدْرِ بِلَيْلَةٍ فَقُلْتُ لَهُ: عَلِّمْنِي شَيْئاً أُنْصَرُ بِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ. فَقَالَ: قُلْ: «يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ». فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَصَصْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللهِ9 فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! عُلِّمْتَ الِاسْمَ الْأَعْظَمَ، فَكَانَ عَلَى لِسَانِي فِي يَوْمِ بَدْرٍ وَ إِنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ7 قَرَأَ (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ) فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ «يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ اغْفِرْ لِي وَانْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» وَ كَانَ يَقُولُ ذَلِكَ فِي يَوْمِ صِفِّينَ وَ يُطَارِدُ. (عدةالداعى، ص279)

[30] . عَنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ 7 قَالَ رَأَيْتُ الْخَضِرَ7 فِي الْمَنَامِ قَبْلَ بَدْرٍ بِلَيْلَةٍ فَقُلْتُ لَهُ :عَلِّمْنِي شَيْئاً أُنْصَرْ بِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ. فَقَالَ: قُلْ: يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَصَصْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللهِ9 فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ! عُلِّمْتَ الِاسْمَ الْأَعْظَمَ فَكَانَ عَلَى لِسَانِي يَوْمَ بَدْرٍ وَ إِنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ7 قَرَأَ (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ) فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ «يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ اغْفِرْ لِي وَ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» وَ كَانَ عَلِيٌّ7 يَقُولُ ذَلِكَ يَوْمَ صِفِّينَ وَ هُوَ يُطَارِدُ. فَقَالَ لَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ! مَا هَذِهِ الْكِنَايَاتُ؟ قَالَ اسْمُ اللهِ الْأَعْظَمُ وَ عِمَادُ التَّوْحِيدِ لِلهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، ثُمَّ قَرَأَ شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ آخِرَ الْحَشْرِ. (التوحید، ص89)

[31] . عَنْ جَعْفَرِبْنِ يَحْيَى الْخُزَاعِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِاللهِ7 عَلَى بَعْضِ مَوَالِيهِ يَعُودُهُ فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يُكْثِرُ مِنْ قَوْلِ آهِ ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَخِي! اذْكُرْ رَبَّكَ وَ اسْتَغِثْ بِهِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ7: آهِ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللهِ، فَمَنْ قَالَ آهِ اسْتَغَاثَ بِاللهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (بحارالأنوار، ج78، ص202 به نقل از معانی‌الاخبار)

[32] . مرحوم استاد رضوان‌اللهعلیه در حاشیه این فراز از گفتارشان به چهار آیه آخر سوره حشر اشاره فرمودهاند و هر یک از ضمیرهای «بِهِ»های وارده در دعای مشلول را ناظر به هر یک از «ه»های «هو» در این آیات دانستهاند: هُوَ اللهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ، هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ، هُوَ اللهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ، لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى، يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيم.

[33] . سوره یوسف، آیه 31.

[34] . بحارالأنوار، ج91، ص239، و اقبال الأعمال، ص362.

[35] . محیط در اینجا به معنی دریاست.

[36] . تمام مشاعر باید غرق در قرآن باشد.

[37] . از هر ضمیرش یک چیزهایی میفهمی.

[38] . سوره کهف، آیه 9.

[39] . بحارالأنوار، ج45، ص115.